جلال متینی

«باز» یا «با+ز» ؟

در :

بازو ، ابازو ، بازیشان ، بازان ، بازین . . .

کسانی‌که باآثار منظوم ومنثور زبان فارسی دری تاقرن ششم وهفتم هجری آشنایی دارند به‌دوموضوعی که ذیلاً بدان اشاره می‌گردد واقفند :

۱– چون حرف اضافهٔ «به» پیش از کلمات : او ، اوی ، ایشان ، آن ، این قرار می‌گرفته‌است عموماً حرف «د» بین حرف اضافهٔ «به» و هریك از این کلمه‌ها افزوده می‌گردیده و به‌صورت : بدو ، بدوی ، بدیشان ، بدان ، بدین بکار می‌رفته‌است نه‌به‌شکل : به‌او ، به‌اوی ، به‌ایشان ، به‌ان ، به‌این که امروز مستعمل است . مثال :

بدو تیر رستم نیامدبکـار فروماند رستم ازآن کارزار[۱]

شاهنامه

همی پیش بودند، تاباد، بوی چوآید زهرسو رساند بدوی[۲]

شاهنامه

من دست هردمی به‌یکی کردمی وشاد بودم بدانچه‌دست بدیشان همی‌رسید[۳]

بشار مرغزی

بدان زمانه ندیدی که این‌چنینان بود[۴] تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی

رودکی

گذاره کـرد به‌توفیق خالق اکبر[۵] بدین درشتی وزشتی رهی که کردم یاد

فرخی سیستانی ۶۹

در توجیه این طرز استعمال نظرهای گوناگونی اظهار شده که خلاصهٔ آنها بدین شرح است :

الف- چون حرف اضافهٔ «به» درزبان پهلوی بصورت pat نیز بکاررفته‌است[۶] ، درشواهد مذکور حرف «به» به‌اصل خود «پت» بازگشته ، باتبدیل «پ» به «ب» و «ت» به «د» .

یقیناً این استدلال براین اساس مبتنی‌است که در چندمورددیگرهم ، چنانکه می‌دانیم، کلماتی نظیر : زنده ، بنده ، تشنه ، نیا ، پلّه درموقع جمع‌بستن بانشانهٔ «ان» تقریباً به‌اصل پهلوی خود باز می‌گردد وبه‌شکل : زندگـان "zindakan" بندگان "bandakan"، تشنگـان "tishnakan" نیـاکان "niakan" ، پلکـان "parrakan" بکـار می‌رود . اما آراء صـاحب‌نظران دربارهٔ تغییر حرف «ك» به «گ» درسه کلمهٔ نخستین مختلف‌است[۷] .

ب- حرف «ه» بیفتـد و یك «د» افزوده شـود . این حذف و تغییـر ظاهراً بدان‌سبب است که درفارسی دوحرکت دنبال یکدیگر نیایند یاآنکه یك حرکت و یك حرف علّه «الف ، و ، ی» پشت سرهم نیاید زیرا تلفظ آن ثقیل است و چون حـرف « ه » درکلمهٔ «به» بدل حرکت‌است و بجای کسره ، پس یك «د» بین کسرهٔ «ب» و «الف» آن افـزوده ، «بدان» و «بدین» بجای «به‌آن» و «به‌این» گویند و نویسند.»[۸] .

ج - بی‌ذکر دلیلی‌نیز نوشته‌اند حرف «د» بین «به»وضمیرافزوده می‌شده است[۹] ، یاآنکه چون «ب» حرف اضافه به «این» و «آن» پیوندد در پارسی‌ادبی

«بدین» و «بدان» گردد[۱۰].

۲- درموارد متعدد کلمهٔ «باز» بجا و به‌معنی حرف اضافهٔ «به» (ونیز به‌معنی: نزد، بسوی،...) پیش از اسم و جانشین‌های آن (ضمیر و صفت ....) بکار رفته‌است. بطوری‌که از اکثر شواهد موجود درآثار منظوم برمی‌آید، این لفظ «باز» به‌کلمهٔ بعد نیز اضافه می‌شده‌است. شادروان دکتر محمّد معین در «فرهنگ‌فارسی» آنرا، بطور کلی، لازم‌الإضافه دانسته‌اند. مثال:

بر هر سخن باز گویا رسد چنان کاب‌دریا به‌دریا رسد
ابوشکور

همه چیز هستت ز چیز کسان چو بیرون‌روی بازایشان رسان
ابوشکور

همی دوختشان سینه‌ها باز پشت چنین تابسی سرکشان را بکشت
دقیقی

چو لشکر شنیدند آواز اوی شدند از بر خستگان باز اوی
دقیقی

یل نیو را کرد بدرود ماه بشد باز گلشن به آرامگاه
اسدی

گرزان‌که جرم کردم کاین‌دل به‌توسپردم خواهم که دل برتست توباز من سپاری
منوچهری

تانپوید سوی‌من، شادی نپوید سوی‌من تانیاید باز من، رامش‌نیاید باز من[۱۱]
قطران

«تا زفانهٔ لقام مهرهٔ گردن را باز جای خویش برد»[۱۲].

هدایة‌المتعلمین فی‌الطب ۳۱۱

«وخدای‌تعالی قصهٔ ایشان باز انجیل پدیدارکرده‌است»[۱۳].

تاریخ بلعمی ۲۳۸

«گفتا باز خداوندت باز شو .» تاریخ بلعمی ۲۳۸

« ... گفتند : پدر ما سخت پیرست . موسی فاز آن قوم گفت: چـرا این ستورات را آب نکشید .... موسی پای فاز آن سنگ زد وایکسو افکند .»[۱۴]

تفسیر سورآبادی ۷۹۵/۲

«نه‌آن زنان مؤمنه حلال باشند مرآن مردان کافررا و نه‌آن مردان حلال باشند مرین زنان را . باز دهید بازآن مردان آنچه فازین زنان داده باشند .»

تفسیرسورآبادی ۱۱۹۴/۲

«ما آن عصارا باز عصا بازبریم.»[۱۵]

تفسیری برعشری از قرآن مجید ۱۰۷

«چون ملك از داوری بپرداختی باز تخت آمدی و تاج برسرنهادی .»[۱۵]

سیرالملوك ۵٤

* * *

نگارندهٔ این‌سطور چندسال پیش بهنگام مطالعه وبررسی نسخهٔ خطی منحصر بفرد دانشنامهٔ‌میسری، محفوظ‌در کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس[۱۷] ویادداشت برخی ازویژگیهای آن ازجمله به‌ترکیبات: ابازو، ابازوی، بازو، بازوی، بازین دراین متن برخورد که برای او تازگی داشت :

به‌وزن‌سی‌درم زین‌آب‌موزون ابازو دودرمسنگ‌نیز معجون
57b

پس‌آنگه‌ازطریفل‌گوهمی‌خور ابازو سرکهٔ پخته بـه شکّر
30a

ز ورس‌وروینه وزبرگ‌بیغن وپودینه ابازو جمع کردن
87b

ازین‌هریك‌تونیم‌ازیك‌درم‌جوی ونیمی زین زنوشادر ابازوی[۱۸]

36b

شکربازو به آبِ دانهٔ بـه حبی‌سازد چنان کزیکدگر که

56b

گرآن‌کس‌را مزاجش‌گرم‌باشد و بازینش طبیعت نرم گردد (کذا)

71a

تو ریوند آر، گل‌برگ‌وقرنفل ومشك‌ومصطکی بازوی سنبل

72b

تاآن موقع بنده فقط بااستعمال ترکیباتی نظیر : بی‌ازآنکه = بی‌آنکه، بازین= بااین، باوجوداین، یا بکاربردن «از» بجای کسرهٔ اضافه درعبارتی مانند: «اندرسال از چهارصدوهشتادوشش از دنیا برفت»[۱۹] (مجمل‌التواریخ والقصص ۳۸۳) درچند متن ادبی آشنا بود . اما بااستعمال مذکوردر فوق ، بخصوص در چهاربیت‌نخستین، برخورد نکرده‌بود وبطورکلّی نیز ازساختمان این‌نوع‌ترکیب‌ها بی‌اطلاع بود .

نویسنده سپس درصدد برآمد در ضمن مطالعهٔ متون نظم و نثر فارسی ، در صورت امکان شواهدی دیگر نیز برای طرز استعمال ترکیبات : بازو ، بازیشان ، بازان ، بازین . . . . . بدست بیاورد تا شاید با توجه به‌مثالهای گوناگون بتوان دربارهٔ ساختمان آن اظهارنظر کرد . پس از مدتی در برخی از متون منثور قدیمی فارسی که عموماً تحت تأثیر لهجهٔ محلی نویسندگان مختلف نوشته شده‌است مثالهایی دیگر برای این موضوع یافت که اینك نخست به‌ذکر آنها می‌پردازد ، سپس بحث دربارهٔ موضوع‌را آغاز می‌کند :

بازو : بااو

«اگر همه عقل عقلا آن‌یك تن‌را باشد که بازو علم نباشد در وی هیچ نفع ناشد»[۲۰] . روضة‌المذنبین ۱۹۸

«کار دوستان آن‌باشد که: نبینی مگر اورا، ونستانی مگر از او... و نشنوی مگر ازاو، ونخوری مگر **بازو**، ونشینی مگر **بازو**، ونخسبی مگر **بازو**».

روضة‌المذنبین ۱۳۳

«ازهر که ببرند ازبهراو ببرند، چون نشینند **بازو** نشینند، چون گویند **بازو** گویند، چون خسبند **بازو** خسبند، چون خیزند **بازو** خیزند، چون خورند **بازو** خورند.»[۲۱] انس‌التائبین ۹۶ .

«معتمد سعد اسعده‌الله که موصّل خدمت نخست و مبلّغ تحیّت اولی بود، هنوز آن‌جاست، بازمانده‌است ومن خادم‌را اینجا **بازو** هزار شغل‌است.»[۲۲] .

منشآت خاقانی ۲۷۷

«یوسف گفت: چون زلیخارا که برمنش حق‌نعمت‌است وحق‌تربیت، من درکار بد **بازو** مخالفت‌کنم.»[۲۳] . تفسیر سورهٔ یوسف ۳۶۸ .

«پس داود گفت: بارخدایا، آنکه قصد کرد در درگاه‌تو، **بازو** چکنی؟»

تفسیر سورهٔ یوسف ۸۱۱

فازو: با او

«که مصطفی می‌گوید صلی‌الله‌علیه وسلّم: المرء مع حب اخیه، مرد فردا بازوست که امروز به‌مهر دل **فازوست**.»[۲۴] طبقات‌الصوفیه ۳

«اورا **بازو** هیچ‌حساب‌نیست.»

سوانح احمد غزّالی ۱۱، به‌نقل ازطبقات‌الصوفیه ۶۲۸

«عبادت کردی ودرآن خلوت **بازو** (یعقوب) هیچ کس نبودی مگر یوسف.»

تفسیر یوسف وزلیخا، به‌نقل‌از طبقات‌الصوفیه ۶۲۸

وازوی : با اوی

«چون اندر گذشت طالوت ازان‌جوی‌او آنکه برویده بدند **وازوی** گفتند

هیچ طاقت نیست مارا امروز به‌جالوت ولشکرهاش.» [۲۵] (درترجمهٔ : فلمّا جاوزَهُ هو والّذین آمنــوامعه قالوا لا طاقة لنا...) تفسیرشنقشی ۵۱

بازیشان : با ایشان

«شاید بود که خدای‌کند میان شما و میان آن کسهائی که دشمنی دارید شمــا بازیشان دوستی؛ و خدای عزّوجلّ قادرست که سبب‌سازد کارها؛ وخداست‌آمرزگار بخشاینده.» تفسیر سورآبادی ۱۱۹۳

«عقل وعلم ومعرفت هرسه دراین‌مسئله موافق شدند، من بازیشان برنمی‌آیم.» روضة‌المذنبین ۱۶۹

«این‌تیر من درفاخته‌انداختم... واین‌زخم من‌زده‌ام، اکنون توهرچه بازیشان می‌خواستی کرد بامن‌کن.» روضة‌المذنبین ۱۷۱

«وهمه بزرگان این درگاه از شــرّ او ایمن نبوده‌اند، وشب‌وروز بازیشان درجنگ بوده‌اند تا نفس منقطع نگشته‌است.» انس‌التائبین ۱۸۰

بازان : باآن

«و یوسف قضیبی به‌دست داشت بازان بازی می‌کرد.»

تفسیر سورآبادی ٤٤٣

«آنگاه بفرمود تا برادرانش‌را خوانها بنهـادند و فرمود که هریکی ازیشان بازان برادر که هم‌مادر وهم‌پدرند بریک‌خوان بنشینند.»

تفسیر سورآبادی ٤٦٢

«آب‌چشم که‌توش معرفت ومحبّت بازان یارنباشد، سقّا یك مشك به یك‌تا نان فروشد.» روضة‌المذنبین ۳۷

«چون ندامت دل واستغفار زبان بازان یارگشت سبب رحمت‌گردد.»

روضة‌المذنبین ٤٥

«چون درباغ ملوك شود ملامت کند که این همه خار چیست ، چرا نه‌درخت باردار کشته‌اند ، ازخار چه‌آید ؟ نداند که خداوند باغ‌را بازان خار سرّی‌است که با درختان دیگر نیست.» انس‌التائبین ۶۱

«پیری درپهلوی‌من نشسته بود . سؤال‌کرد : ای‌شیخ حق سبحانه‌وتعالی بـا بنده سخن‌گوید؟ شیخ‌گفت: گوید ازبهر دستار طبری دوبار بیش نگوید. بازان مرد که درپهلوی تو نشسته‌است. دوبارگفت که این دستار که درسر داری بدین‌درویش ده. او می‌گوید: ندهم که قیمت این ده‌دیناراست ومرا ازآمل‌هدیه‌آورده‌اند.»[۲۶]

اسرارالتوحید ۷۱

«وکهتر پنج‌ماه مصیبت اوداشت. ودر اثناء رسایل وکتب نظماً ونثراً به‌زبان خونین مراثی او راند. بازانکه درمصیبت عظمی و غصهٔ‌کبری بدین صفت مجروح دل‌است ، خجالت ازآن‌مجلس، کهتررا کم ازآن مصیبت نیست.»

منشآت خاقانی ۲۷۱

«اما بریان‌خوردن نیك‌بود وخداوندش روزی بیـاود، لکن اندك مایه غمی بازان باشد.ازبهرآنکه آتش بدو رسیده‌است.»[۲۷] خوابگزاری ۲۹۳

«بازآنکه کثـرت برف ازحرکت مانع بود . . . امیـر ارغون بدان التفات نمی‌نمود.»[۲۸] تاریخ‌جهانگشا ۲۵۱/۲

«بنده بازان همه‌علّت وبیماری تن درسکونت وصابری نهد.»

تفسیر سورهٔ یوسف ۳۷۶

«هریك ازیشان (برادران‌یوسف) بازان برادر که هم‌مادر و هم‌پدرند بر یك خوان بنشینند.» تفسیرفارسی یوسف وزلیخا۵۲، به‌نقل‌ازطبقات‌الصوفیه ۶۲۷.

فازان : باان

«وازشعاع نور او چیزی به‌خانهٔ تو درافتد ، تا ازعقل وعاقلان چیزی یابی،

وفازان بینی که درخانهٔ‌تو چیست وچه بضاعت داری.» انس‌التائبین ۲۶

وازان : باان

«اوکارزار کنید اندر طاعت خدای **وازانکه** بابتدا واشما کارزار کند اندر حَرم وحَرم.» تفسیر شنقشی ۳۶

«او وا مادر وپدر نیکوی‌کنید،... او واهمسایه خویشاوند نیکوی‌کنید،... او وامهمانی‌که رسد، او حق میهمان سه‌روز بود هرچه افزون بود صدقه بود، **وازانکه** زیردست شما بود نیکوی‌کنید.» تفسیر شنقشی ۱۱۱

بازین (بازاین): بااین

«گفت: یاعلی، **بازین** فرزندمن‌چنان زندگانی کن که...»

تفسیر سورآبادی ۸۸۳

«درتقبیح وتخلیط برادرمسلمان‌مکوش که‌طاعت وعبادت **بازین** پای‌نیاورد.»

روضة‌المذنبین ۸۳

«مارا **بازین** شکسته‌دلان کارهاست که با مطیعان وعابدان نیست.»

روضة‌المذنبین ۱۶۵

«... مارا غیرت می‌رنجه‌دارد که می‌بینیم که چه‌می‌رود؛ یا نه مارا **بازین** حدیث چه‌کاراست وباعیب کسی گفتن.» انس‌التائبین ۱۵۸

«آخر درصحبت آن‌کعبهٔ سعادت وقبلهٔ‌سیادت به‌خدمت کعبه، که‌قبلهٔ‌اسلام‌است، رسیده‌بودمی. **بازین** همه تراکم عوایق وتراحم بوایق، ازفضل‌الهی‌امیدوارم که...»

منشآت خاقانی ۲۱۸

«تاقاطع ارحام حیات، یعنی سیف، درکارآمده ، صلت رحم بکلّی مدروس شده، **بازین**همه که قالب نیم‌خسته ازکشتی امل برلوحی شکسته مانده‌است.»[۲۹]

نفثة‌المصدور ۲

«چون با حال سائر الناس قیاس کرده شود ، هریك بانفرادها، سردفتر مصائب ایّام وشاه‌بیت محنت خاص‌وعام را شاید، **بازین همه** که ازغایت احترازرعایت ایجاز کردم، وازخوف ملالت درازنکشید.» نفثة‌المصدور ۱۱۰

«**بازین** همه سلطان دل ازدست نداد.» تاریخ‌جهانگشا ۱۴۰/۲

فازین (فازاین) : بااین

«اما **فازین** کار و **فازین** سخن کسی بیند که خدای عزّوجلّ اورا این‌عطا داده بود.» انس‌التائبین ۲۰۴

وازاین: بااین

«... واداشت ایشان را وگفتند بنشینید **وازاین** واپس‌ماندگان (در ترجمهٔ : وقیل‌اقعدوا مع‌القاعدین) تفسیر شنقشی ۲۳۶

* * *

باتوجّه به‌این موضوع که درنظم‌ونثرفارسی بارها لفظ «باز» پیش‌از اسم و ضمیر بجای حرف اضافهٔ «به» بکاررفته که مثالهای آن در مقدمهٔ همین مختصر آمده‌است، نخست ممکن‌است خواننده درترکیبات: بازو، بازوی، ابازو، ابازوی، بازیشان، بازان، بازین وغیره مذکوردرشواهد فوق، بپندارد که جزءاول همان لفظ «باز» است وبه‌معنی حرف اضافهٔ «به». ولی از بررسی بیشتر شواهد مزبور چنین برمی‌آید که :

۱ــ دراین‌ترکیبات اگر جزء اول‌را «باز» بپنداریم، این‌لفظ یقیناً بجا و بمعنی حرف‌اضافهٔ «با» بکاررفته‌است نه‌بجاوبمعنی «به». علاوه برآنکه همه‌شاهدهای مذکور درفوق مؤیّد این نظر تواندبود، طرز استعمال این ترکیبات درنسخه‌های مختلف خطی برخی ازمتون‌موردبحث‌نیز نشان‌می‌دهد که‌درنسخه‌های کهنه‌تر، این ترکیبات باحرف «ز»، و درنسخه‌های جدیدتر بی‌حرف «ز» بشکل: بااو، باان،

با این... بکار رفته‌است (مانند نسخه‌های‌خطی نفثةالمصدور) یعنی همانطوری‌که ماهم امروز آنها را بکار می‌بریم.

۲ــ اگر جزء اول این‌ترکیبات را «باز» بدانیم، ازشواهدموجود درکتاب منظوم دانشنامهٔ میسری معلوم می‌گردد این‌لفظ «باز»را - برخلاف «باز» بجای حرف اضافهٔ «به» - نباید به‌کلمهٔ بعدازآن اضافه‌کرد :

شکَر بازو به آب‌ِدانهٔ به حبی سازد چنان کزیکدگر به

56b

گرآن‌کس‌را مزاجش‌گرم باشد و بازینش طبیعت نرم گردد

71a

تو ریوندآر ، گل‌برگ وقرنفل ومشك ومصطکی بازوی سنبل

72b

* * *

دربارهٔ ترکیبهای : بازو، بازیشان، بازان، بازین که درمتون مذکور درفوق بکاررفته‌است مصحّحان این متن‌ها عموماً یا بدین بسنده‌کرده‌اند که فی‌المثل «باو» و «باین» به‌شکل «بازو» و «بازین» بکاررفته‌است، یاآنکه معنی‌ومعادل هریك‌ازاین‌ترکیبات‌را بصورت: بازو=باو، بازیشان = بایشان، بازآنکه=باآنکه، باوجودآنکه، بازین=باین، باوجوداین ذکرنموده‌اند[۳۰]. ولی هیچیك از ایشان به‌ساختمان این‌ترکیبات نپرداخته‌اند.

شادروان بهار در این‌باب توضیح بیشتری داده و نوشته‌اند : «بازآنك» بجای « با آنکه » و «بازاین» بجای «با این» و « بی‌ازآنك » بجای «بی‌آنکه» که در خراسان بین مردم متداول بوده‌است ولی در کتب دری اصل که در بخارا و ترکستان یا خراسان در عهد سامانی تألیف شده‌باشد این‌لهجه موجود نیست و تاریخ بلعمی و حدودالعالم و تاریخ سیستان و بیهقی و غیره

ازآن خالی‌است .... ایشان درجای دیگر چنین اظهارنظر کرده‌اند: «ویك «باز» دیگراست که پیش‌از ضمایر و اسم اشاره آید (کمامرّ) و درآن معنای اعاده مستتر نیست و بمعنی «به»است که با اسماء اشاره وضمایر ترکیب‌شده‌است مانند: بازآن وبازاین ؛ ودرقرن ششم وهفتم این‌ترکیب زیادشده‌است، مثال از اسرار التوحید: «خلیفه‌گفت مانیز بموافقت شیخ ابوسعد دوست داددارالخلافه بازآن سوی آب بریم و بازاین نیمهٔ آب آمد و جملهٔ خلق بیك‌بار خانها بازآن سوی آوردند و شهر بیك‌بار بازاینجا آمد و آنسوی آب خراب‌شد.» ، و این‌ترکیب غیرازترکیب باازآنك و بی‌ازآنك و باازین و بی‌ازین‌است...»[۳۱].

آقای ژیلبر لازار در عبارتهای زیر «باز» را به‌معنی «با» دانسته‌اند:

«ازپس هفت‌روز باز غنیمت بسیار به‌مدینه بازآمد.» (تاریخ‌بلعمی)

«ازخشنودی خدای وطاعت‌او و ازصحبت پیغامبر و هجرت بازاو و...» ، «وایشان درآن بهشت بازاین‌جفتان جاودان باشند.» ، «وی را دختری بود و برادرزاده‌ای بازان دختر هم‌زاد.» ، «درماندیم ما بازاین مرد.» ، «صواب‌نیست بازاین مرد حرب‌کردن.» ، «بازان دست.» ، «ترا بازاین چه‌کار.»

(ترجمهٔ تفسیر طبری)

«بازاو صحبت‌مدارید ترا بازان کار نیست.» (طبقات انصاری)

و با توجه به‌شواهد مذکور نوشته‌اند: چنانکه‌ملاحظه می‌شود «باز» مخصوصاً پیش‌از ضمیرهایی مثل: این، آن، او می‌آید که با مصوّت آغاز می‌گردد، گرچه پیش‌از حرف صامت (باز غنیمت) نیز آمده‌است[۳۲].

آقای عبدالحی حبیبی نیز در زیر عنوان‌های «زان» و «زو» در مورد ترکیبات: «بازان (باآن)، فزان (وزان) ، بازانك(باآنکه) ، فازان (باآن)»، «بازو، فازو، وزو ، فرازو» با اشاره به‌اظهار نظر ملك‌الشعرای بهار در کتاب سبك‌شناسی نوشته‌اند: «اینها از مصطلحات لهجهٔ هروی‌است که بکثرت در کتاب طبقات‌الصوفیه وتفسیر فارسی یوسف وزلیخا آمده‌است[۳۳].

* * *

آنچه دراین‌مختصر مورد توجه نگارنده می‌باشد آنست‌که آیا درترکیبات مذکور (بازو، بازوی ابازو، ابازوی، بازیشان، بازان، بازین و غیره) چنانکه گذشت جزء اول، لفظ «باز»است که بجا وبمعنی «با» بکاررفته‌است، یا موضوع را به‌نحو دیگری نیز می‌توان موردبررسی وتجزیه وتحلیل قرارداد ؟

آنچه می‌تواند این‌بحث‌را به‌گونه‌ای دیگر مطرح‌سازد دوموضوع‌زیراست:

۱ـ استعمال ترکیبات «ابازو» و «ابازوی» دردانشنامهٔ میسری :

به‌وزن سی‌درم زین آب موزون ابازو دو درمسنگ نیز معجون

57b

ازین هریك تو نیم ازیك‌درم جوی ونیمی زین‌ز نوشادر ابازوی

36b

توضیح آنکه درکتاب دانشنامهٔ میسری بارها کلمات : ابا ، ابر، ابی نیز بترتیب بجای: با، بر، بی بکاررفته‌است:

ابا : با

نه‌تن باشد که پنهایی ندارد ابا آن ژرف بالایی ندارد

2 a

چگونه پیشه دارد؟ نیك‌خویی ابا آن‌نیك‌خویی، نیك‌گویی

6 a

ابر : بر

نباید کردنت ترکیب دارو ازو بسیار عیب آید ابر تو

21b

زهردوست وی‌قیفال‌بگشای وگرنه‌گوحجامت‌کن ابرپای

31a

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ولیکن چشم وی بینی گشاده ابر جای دوچشمش ایستاده
31b

ابی: بی
خدایی رازدان و رازدارست ابی دستور و بی‌انباز و یارست
2 b

ابی همتا و بی‌یارست و دستور همیشه زین چنین گفتارها دور
2 b

ابی علت گذارد زندگانی مگر باشد قضای آسمانی
22b

۲ـ استعمال بدو، بدوی، بدیشان، بدان، بدین مرکب از حرف اضافهٔ «به» وضمایر شخصی و اشاره بجای: به‌او، به‌اوی، به‌ایشان، به‌ان، به‌این، که درمقدمهٔ این‌مقاله بدان اشاره گردیده‌است. توضیح آنکه براساس قاعدهٔ «ذ» فارسی یقیناً در برخی از لهجه‌ها تاحدود قرن هفتم هجری این کلمات با «ذ» فارسی وبصورت: بذو، بذوی... تلفظ می‌شده‌است چنانکه هم‌اکنون نیز در لهجهٔ مشهدی و برخی دیگر ازمناطق خراسان بجای «به‌او» «بذو» گفته می‌شود.

تاآنجاکه بنده درکتب نظم‌ونثر کهن فارسی دیده‌است حرف اضافهٔ «با» در موارد بسیار بشکل «ابا» (= apāk پهلوی) بکاررفته‌است:

ابا برق و با جستن صاعقه ابا غلغل رعد درکوهسار[۳۴]
رودکی

ببینی که فردا ابا نره شیر چه‌گوید بشمشیر مرددلیر[۳۵]
شاهنامه

بریدم شب‌تیره وروز روشن ابا رنج بسیار و بس ناتوانی[۳۶]
منوچهری ۱۰۰

ابا هر یکی افسری شاهوار هم‌ازگونه‌گون طوق‌باگوشوار[۳۷]
گرشاسبنامه ۱۴۴

همانطوری که شاهد استعمال «ابر» (= apar پهلوی) و «ابی» (= apê, avi, avê پهلوی) بترتیب بجا و بمعنی «بر» و «بی» نیز در متون قدیمی فارسی زیاداست.

ولی نگارنده تاکنون درمتون قدیمی فارسی دری به موردی برنخورده است که کلمهٔ «باز» (= apač پهلوی که بصورت قید اعاده و قبل از افعال بکار می رفته است) با ضبط «اباز» بکاررفته باشد حتی درمتن هایی که آثار لهجهٔ مؤلّف در آن غلبه دارد. بهمین سبب به نظر بنده جزء اول ترکیبات «ابازو» و «ابازوی» مذکور در دانشنامهٔ میسری «ابا» (=با=apâk) است، و نمی تواند «اباز» (؟) (=باز=apač) باشد. از طرف دیگر چون جزء اول ترکیبات «بازو» و «بازین» در دانشنامهٔ میسری ازهمان نوع جزء اول دولفظ «ابازو» و «ابازوی» است، به عقیدهٔ نگارنده درتمام شواهد مذکور دردانشنامهٔ میسری ونیز درمثالهای موجوددر متون نثر فارسی مذکور در این مقاله منطقی تر بنظر می رسد جزء اول ترکیبات : بازو ، بازوی ، ابازو ، ابازوی ، بازیشان ، بازان ، بازین و غیره را «با» یا «ابا» بدانیم که پیش ازضمایر: او، اوی، ایشان، آن ، این قرار گرفته است نه «باز» یا «اباز» (؟).

آنچه باقی می ماند روشن ساختن وضع حرف «ز» است که بین «ابا» یا «با» وضمایر مورد بحث قرار گرفته است. اگر سیر این بحث تا اینجا ازنظر خوانندهٔ محترم صحیح باشد ، با توجّه به اینکه بهنگام قرار گرفتن حرف اضافهٔ «به» پیش از ضمایر: او، اوی، ایشان، آن، این، حرف «د» به یکی ازدلایلی که ذکرشد بین این دو لفظ افزوده می شده است ، آیا محتمل نیست در ترکیبات : بازو، ابازو، بازوی، ابازوی، بازیشان، بازان ، بازین و غیره نیز بین جزء اول «با» یا «ابا» وضمایر بعدازآن، حرف «ز» –لااقل نظیر حرف وقایه – برای جلوگیری ازثقل تلفظ دوحرف متحرکی که درپی هم قرارگرفته اضافه شده باشد ؟

درین‌صورت گویا ترکیبات: بازو، ابازو، ابازوی، فازو، وازوی، بازیشان، بازان، فازان، وازان، بازین، وازین ، مرکّب‌است ازسه‌جزء: «با» (=فا=وا) یا «ابا» + «ز» + ضمیر .

یادداشت‌ها :

۱ـ شاهنامهٔ فردوسی، ج۶، ص۱۶۹۷، چاپ بروخیم، تهران، ۱۳۱۴ .

۲ـ لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل: بدوی .

۳ـ برگزیدهٔ شعر فارسی، تألیف دکتر محمد معین، ص۵۱ .

۴ـ گنج‌سخن، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات ابن‌سینا، ۱۳۳۹، ۱۲/۱ .

۵ـ دیوان حکیم فرخی سیستانی، به‌تصحیح علی عبدالرسولی، ۱۳۱۱، تهران .

۶ـ فرهنگ‌فارسی به‌پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انجمن آثار ملّی ایران ، تهران؛ فرهنگ‌معین . ذیل: به؛ دردستور زبان‌فارسی، پنج‌استاد (قریب، بهار، بدیع‌الزمان‌فروزانفر، همائی، رشیدیاسمی) هم بدین‌نکته اشاره شده‌است که این دال در خط و زبان‌پهلوی «تا» نوشته وگفته می‌شده ومتداول بوده‌است. ۹۲/۱ .

۷ـ قاعده‌های جمع درزبان‌فارسی، دکتر محمدمعین ، ذیل: پلّه ، کتابفروشی زوار، ۱۳۳۰، تهران .

۸ـ دستور جامع زبان فارسی، عبدالرحیم همایون فرخ، ص۶۴۱، چاپ‌دوم، مؤسسهٔ مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، تهران .

۹ـ دستورزبان فارسی، پنج‌استاد، ۸۹/۱ و۹۳ .

۱۰ـ دستورنامه، دکتر محمدجوادمشکور، ص۴۲، مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق،۱۳۳۸.

۱۱ـ سبک‌خراسانی درشعر فارسی، محمدجعفر محجوب، صفحات۴۷و۲۵۳، انتشارات سازمان تربیت معلم وتحقیقات تربیتی، ۱۳۴۵، تهران .

۱۲ـ هدایةالمتعلّمین فی‌الطب، به‌تصحیح جلال‌متینی، انتشارات‌دانشگاه‌مشهد۱۳۴۴.

۱۳ـ نسخهٔ خطی تاریخ بلعمی، مکتوب به‌سال ۸۳۸هـ.ق. متعلق به‌کتابخانهٔ شادروان

سعید نفیسی.

۱۴- ترجمهٔ قصه‌های قرآن از روی نسخهٔ موقوفه بر تربت شیخ جام، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به‌سعی و اهتمام: مهدی بیانی و یحیی مهدوی، دانشگاه تهران، شماره ۵۳۷، ۱۳۳۸.

۱۵- تفسیری بر عشری از قرآن مجید، به‌تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

۱۶- به‌نقل از: سبک خراسانی درشعر فارسی، ص۲۵٤.

۱۷- Blochet (Edgar), catalogue des Manuscrits Persans de la Bibliothèque Nationale de Paris, vol. II, p.82, No.818.

۱۸- توضیح این موضوع نیز لازم می‌نماید که در ابیات مذکور درفوق شاعر بضرورت مراعات وزن و قافیه این ترکیبات را بکار نبرده‌است زیرا درتمام موارد مزبور می‌توانسته‌است «باو»، «باین»، «باوی»، «اباو»، «اباوی» بکار ببرد بی‌آنکه در وزن شعر خللی روی دهد همچنانکه شاعر بارها نیز ترکیب «باو» را بکاربرده‌است:

ز غاریقون دو دانگ آورد احمر — کثیرا نیز با او هم برابر
وگرنه بادیان خشك و شكّر — هلیله نیز گو با او همی خور
سپندان خوش آر و شركهٔ تیز — و جند بیستر با او برآمیز

۱۹- مجمل التواریخ والقصص، به‌تصحیح ملك‌الشعرای بهار، مقدمه، ص: ط. وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸.

۲۰- روضة المذنبین وجنّة المشتاقین، شیخ‌الاسلام ابونصر احمد جام نامقی، به‌تصحیح دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی (۱۳۵۵ خورشیدی).

۲۱- انس التائبین صراط الله المبین، احمد جام نامقی معروف به «ژنده‌پیل» به‌تصحیح دکتر علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

۲۲- منشآت خاقانی، به‌تصحیح محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۳۱۳، سال ۱۳٤۹.

۲۳- تفسیر سورهٔ یوسف (الستین الجامع للطائف البساتین)، احمدبن محمدبن زید

طوسی، به‌تصحیح محمد روشن، بنگاه ترجمه ونشرکتاب، ۱۳۴۵ .

۲۴ـ طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری هروی، به‌تصحیح عبدالحی حبیبی، انجمن تاریخ وزارت معارف افغانستان، ۱۳۴۱ .

۲۵ـ گزاره‌ای از بخشی ازقرآن‌کریم، تفسیر شنقشی، به‌تصحیح محمدجعفر یاحقّی، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی .

۲۶ـ اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید ، به‌تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۲، تهران .

۲۷ـ خوابگزاری، به‌تصحیح ایرج افشار، انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، ۱۳۴۶.

۲۸ـ تاریخ جهانگشای ، علاءالدین عطا ملک‌بن بهاءالدین محمدبن محمد الجوینی، به‌تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، مقدمهٔ جلداول ودوم، لیدن ۱۳۳۴ هـ.ق.

۲۹ـ نفثة‌المصدور، شهاب‌الدین محمد خُرندزی زیدری نسوی ، به‌تصحیح دکتر امیرحسن یزدگردی، اداره‌کل نگارش وزارت آموزش‌وپرورش، ۱۳۴۳ .

۳۰ـ رک: مقدمه‌یا فهرست لغات کتابهای: نفثة‌المصدور، انس‌التائبین صراط‌الله المبین، روضة‌المذنبین وجنّة‌المشتاقین، منشآت خاقانی، گزاره‌ای از بخشی از قرآن‌کریم (تفسیر شنقشی)، تفسیر سورهٔ یوسف، تاریخ جهانگشای .

۳۱ـ سبک‌شناسی ، ملک‌الشعرای بهار، بترتیب ۳/۷۶ و ۱/۳۸۹، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۶.

۳۲ـ Gilbert Lazard, La langue des plus anciens monuments de la prose Persan, pp. 423—424, Paris, 1963 .

۳۳ـ طبقات‌الصوفیه، ص۶۲۷ و۶۲۸ .

۳۴ـ احوال واشعار ابوعبدالله جعفربن محمد رودکی سمرقندی ، تألیف سعیدنفیسی، شرکت‌کتابفروشی ادب، سال۱۳۱۹، ۳/۹۹۵ .

۳۵ـ شاهنامهٔ فردوسی، چاپ بروخیم، سال۱۳۱۴، ص۱۵۹۰ .

۳۶ـ دیوان‌منوچهری دامغانی ، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی ، نشریهٔ اسپند ، تهران، سال ۱۳۲۶، ص۱۰۰ .

۳۷ـ گرشاسبنامهٔ اسدی، تصحیح حبیب یغمایی، چاپ بروخیم، سال۱۳۱۷، ص۴۱۴.